

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، سال پانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شمارهٔ پیاپی ۳۰

بررسی تطبیقی تصویر زن در شعرهای احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج (با تاکید انگاره‌های اجتماعی)

حسین لعل‌عارفی، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
سید علی اکبر شریعتی‌فر، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران
نویسنده مسئول

علی عشقی سردهی، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، سبزوار، ایران

صص: ۱۹۷-۲۲۱

چکیده

ادبیات به‌ویژه شعر معاصر، انعکاس تصاویر و انگاره‌های اجتماعی عصر خویش است. این تصاویر اگرچه مختصر یا پراکنده است؛ اما با تامل و دقت و با قرار گرفتن در کنار هم، جلوه‌های مختلف مسائل اجتماعی را بیان و تحلیلی عمیق از اجتماع و آثار ادبی به خواننده منتقل می‌کند. این مقاله از نوع توصیفی تحلیلی و جمع‌آوری مستندات شعری می‌کوشد ضمن بررسی تطبیقی تصویر زن در اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج، زمینه را برای درک بهتر تصویر بازتاب‌یافته از زن در مجموعه آثار این دو شاعر معاصر فراهم کند. هدف از تاکید بر انگاره‌های اجتماعی در پاسخ به این مسئله اصلی است که تغییر و تحولات اجتماعی چه تاثیری در ذهن و ضمیر شاعران برای توصیف پدیده‌های مختلف از جمله زن بر جا می‌گذارد. همچنان‌که در شعرهای شاملو و هوشنگ ابتهاج به واسطهٔ وجود انگاره‌های اجتماعی مانند آزادی، ستم‌ستیزی و عشق به هم‌نوع، توصیفات‌شان از زن ظهور و بروز منحصر به فردی یافته است. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد شاملو فراگیرتر از ابتهاج در توصیفات خود از زن تحت تاثیر انگاره‌های اجتماعی بوده است.

کلیدواژه‌ها: انگاره‌های اجتماعی، زن، احمد شاملو، هوشنگ ابتهاج.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۱۵

پست الکترونیکی:

1. h_arefii@yahoo.com
2. ali_far1345@yahoo.com
3. eshghi@iaus.ac.ir

مقدمه

اجتماعیات در ادبیات، عمدتاً به تلاش ادیبان علاقه‌مند به مسائل اجتماعی، درباره فهم عناصر اجتماعی در ادبیات ایران به‌ویژه شعر و متون ادبی قدما مربوط می‌شود. از جمله مسائل اجتماعی، حضور زن و تأثیرگذاری‌اش در جامعه است که جایگاه او را در ادبیات هر کشوری اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این حضور گاهی نقش بازدارنده و گاهی نقش هدایت‌کننده دارد و به این شکل جایگاه خود را در ادبیات هر دوره نمایان می‌سازد. بررسی دقیق آثار ادبی هر دوره‌ای، بیانگر میزان تأثیرگذاری زنان در جامعه و نوع نگرش خالق آثار ادبی درباره زن است. نگاه هر شاعر به زن به‌عنوان شخصیتی حساس و مؤثر در جامعه، تحت تأثیر فضای اجتماعی و باورهای اوست؛ بنابراین شاعران نقش مادر و خواهری، عاشق و معشوقی را گاهی با صفات مثبت و منفی در اشعارشان توصیف کرده‌اند.

پس از دوره مشروطه، در پی تحولات بنیادی ایجاد شده در طرز فکر ایرانیان، تصویر زن و نگاه به این مقوله دستخوش تغییرات عمیقی شد. در بطن این تغییر بینش، شاعران اجتماعی حضور داشتند که در توصیفات خود از زن بازنگری کردند و این جریان، نقطه عطفی در تاریخ شعر فارسی محسوب می‌شود.

بر این اساس، بررسی تصویر زن در شعر شاعران معاصر بدون عطف توجه به این تغییرات اجتماعی بنیادین، ناقص و ناتمام خواهد ماند. عوامل مختلفی مثل صنعتی‌شدن جامعه و گسترش شهرنشینی و افزایش آگاهی فرهنگی اجتماعی جوامع غربی تکالیف، حقوق و نقش زن را در حوزه‌های مختلف متحول کرد (دورانت^۱، ۱۳۶۵، ج ۱: ۴۳۶-۴۳۸). زمزمه‌های این تغییر و تحولات اساساً بعد از دوران مشروطه پدیدار می‌شود و در ذهن و ضمیر متفکران و شاعران ایران رسوخ می‌یابد و از مفاهیم و مضامین جریان‌ساز و گفتمان محور شعر محسوب می‌شود؛ به عبارتی «وقتی مشروطیت و مقارنات آن شکل گرفت، مسئله زن و تربیت و آموزش زن، در مرکز بحث‌ها و مقالات قرار گرفت و یکی از تم‌های اصلی شعر شاعران مربوطه را نسائیات تشکیل داد. بهار، ایرج، عشقی، پروین، شهریار و ... بهترین شعرها را در این زمینه سروده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۸۶).

1- William James Durant

در پرتو این تحول بنیادین بود که حال و هوای شعر عاشقانه فارسی در نیمه دوم قرن بیستم دگرگون شد و زن که در شعر عاشقانه فارسی، غالباً حضوری آشکار نداشت، به گونه معشوقی زمینی و انسانی در مقابل دوستدار خویش ظاهر شد و خود توانست غزل شخصی خود را بسراید آن گونه که فروغ فرخزاد در تولدی دیگر (همان: ۸۷).

بیان مساله و سوالات تحقیق

این ادعا همواره مطرح بوده که شعر معاصر با مسائل اجتماعی پیوند عمیقی دارد. تصویر کلی و مسئله تحقیق نیز این است که زنان پا به پای مردان در مبارزات سیاسی اجتماعی حضور داشته‌اند و گاه به عنوان معشوقه‌ای توصیف شده‌اند که مرد را از چالش‌ها و نگرانی‌ها رهایی می‌بخشد و به وی آرامش می‌دهد. البته گاهی نیز خیانتکار و مکرآفرین گشته‌اند. این تصاویر برساخته از فضای اجتماعی و انسانی هر عصری است که زن را با صفات زنانه، اما نگاهی متفاوت همراه با تکریم یا تحقیر نشان می‌دهد. بررسی توصیف زن در شعر شاملو و ابتهاج، ما را با نگاه خاص این دو شاعر و جنبه‌های مختلف این موضوع رهنمون می‌کند. از طرفی، جامعه‌شناسی ادبیات، نشان‌دهنده تأثیرگذاری و تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان در اجتماع و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است. در این پژوهش، برای فهم بهتر و کامل‌تر توصیفات زن در مجموعه اشعار احمد شاملو و هوشنگ ابتهاج از انگاره‌های اجتماعی^۱ کمک گرفته شد تا ابزار نظری متناسبی باشد برای مقایسه این دو شاعر و مضامین که به کار گرفته‌اند.

اهداف و ضرورت تحقیق

جامعه‌شناسی ادبیات به عنوان نشان‌دهنده تأثیرگذاری و تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان از انگاره‌ها و مسائل اجتماعی حائز اهمیت است؛ بنابراین هدف اصلی این تحقیق، آشکارسازی فردیت نگاه شاعران شاخصی مانند شاملو و ابتهاج است و تشریح آنچه اختصاص به شرایط اجتماعی یک فرهنگ و حتی یک شخص دارد. علاقه به تحقیق در انگاره‌ها و مضامین اجتماعی در شعر معاصر چون شاملو و ابتهاج، نگارنده را بر آن داشت تا با بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی تعهد این شاعران را در قبال مسائل جامعه بیشتر نمایان کند.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع توصیفی تحلیلی مبتنی بر مطالعه آثار کتابخانه‌ای به صورت داده‌بنیاد و کیفی است؛ به‌طوری‌که پس از خوانش دقیق آثار سه شاعر منتخب، با جمع‌آوری و استخراج شواهد از متن مجموعه اشعار آن‌ها به توضیح و تقسیم‌بندی و مقایسه آرا و اندیشه‌های‌شان پرداخته شده است؛ بنابراین ابتدا آثار شاملو و ابتهاج به‌دقت مطالعه شد. سپس مواردی مرتبط با مفاهیم و انگاره‌های اجتماعی در آثار آنان، انتخاب و ضمن مستندسازی ابیات شاهد مثال جنبه‌های مختلف انگاره‌های اجتماعی توصیف و تحلیل شد. در واقع، انگاره‌های اجتماعی ابزار نظری متناسبی بوده که برای فهم بستر خلق درون‌مایه‌ها و مضمون‌های این دو شاعر در نظر گرفته شده است.

۴-۱- پیشینه تحقیق

تاکنون درباره تصویر زن در شعرهای شاملو و ابتهاج به‌صورت جداگانه و مجزا، تحقیقات و مطالعاتی انجام شده است و پژوهشگران به بررسی زندگی و آثار آنان پرداخته‌اند. از جمله رضا براهنی در «طلا در مس» (۱۳۸۰) که اثری مفصل و کامل در نقد شعر معاصر است. همچنین «سفر در مه» (۱۳۸۱) از تقی پورنامداریان که تحلیل اشعار شاملوست. علاوه‌بر این، سیروس شمیسا در کتاب «راهنمای ادبیات معاصر» (۱۳۹۰) درباره پنج تن از شعرای معاصر سخن گفته است. محمد حقوقی در کتاب «شاملو و شعر زمان ما» (۱۳۹۲) به‌طور مختصر به شعر معاصر پرداخته است. زرقانی در کتاب «شعر معاصر ایران» (۱۳۸۴) مطالبی را درباره این دو شاعر مطرح کرده؛ اما به‌صورت جامع و کامل به مسائل اجتماعی بویژه تصویر زن نپرداخته است. قیصر امین‌پور نیز در «سنت و نوآوری در شعر معاصر» (۱۳۸۴) از این دو شاعر سخن گفته، اما به‌طور کامل از تصویر زن مطلبی نیاورده است. همچنین در پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج» (۱۳۹۱) از صالحی مقدم، که به مضامین اجتماعی به‌صورت خاص نپرداخته است. منبع مهمی چون جامعه‌شناسی ادبیات فارسی (۱۳۹۰) از محمد پارسا نسب بررسی شد، اما در زمینه بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر این دو شاعر و مقایسه آن با یکدیگر، پژوهش خاصی انجام نشده است. وجه تمایز این تحقیق در مقایسه با پژوهش‌های دیگر، بررسی تطبیقی این دو شاعر در نگاه به زن، با تاکید بر انگاره‌های اجتماعی است.

بحث و بررسی

۱-۲- انگاره های اجتماعی زن در شعر

انگاره اجتماعی^۱ را می توان بستری دانست که عمل و ادراک فرد را در موقعیتی معین ممکن می گرداند. کورنولیوس کاستوریادیس^۲ در کتاب سازمان انگاره اجتماعی (۱۹۸۷) از جدی ترین ترین نظریه پردازانی است که به انگاره اجتماعی پرداخته و آن را منبع بالقوه خلاقیت و رهایی افراد و جوامع دانسته است. در واقع، انگاره اجتماعی را به مثابه نامی است که به مجموعه حیات ذهنی جامعه در برهه تاریخی خاصی ارجاع داده می شود. وی جامعه را همچون ظرف و قالبی می داند که محتوای خاصی را تولید می کند. «هیچ وجود مادی معنای مشخصی نخواهد داشت، اگر از جامعه ای که آن را تولید کرده، مجزا گردد و حاوی معنای روشن و ناگزیری از فعالیت های انسانی زمینه خود نباشد. در یک جنگل و به فاصله چند کیلومتر، دو قبیله ابتدایی با سلاح و ابزارهای مشابه ساختارهای اجتماعی و فرهنگی کاملاً متفاوتی را ایجاد می کنند و توسعه می دهند» (اشتراوس^۳، ۲۰۰۶: ۳۲۵)

تاریخ هر جامعه ای، ارتباط عمیق و وثیقی با انگاره های اجتماعی آن جامعه دارد. با این نگاه «انگاره اجتماعی شیوه ای است که توسط آن، افراد جامعه خود را در تاریخ جای می دهند تا انتظارات معطوف به آینده، میراث سنت های گذشته و ابتکارات شان را در زمان حال به یکدیگر پیوند بزنند. افراد به کمک تخیل، نه فقط تخیل فردی، بلکه تخیل جمعی به این آگاهی دست می یابند» (ریکور^۴، ۱۳۸۱: ۱۲)

برای جست و جوی انگاره هایی که در ساختن تصویری از زن در شعر فارسی، دخیل است باید در برخی پیش فرض های رایج در شعر فارسی موشکافی و تجدید نظر کرد. از جمله آن ها زن به مثابه معشوق ازلی و منزّه طلبانه است. برخی محققان معتقدند تصویر بازتاب یافته از معشوق ناب در شعر تغزلی ایران و توصیفات شاعران از معشوق، در واقع بازآفرینی و توصیفی از مردان است با خصایص زنان. جالب تر اینکه با معشوق ایرانی مواجه ایم که بیشتر دو جنسی است تا تک جنسی «به همین دلیل، تغزل ایرانی نیز بیشتر تغزلی مذکر است تا تغزلی

1- Social imaginary

2- Cornelius Castoriadis

3- Leo Strauss

4- Paul Ricœur

سالم؛ تغزلی که در آن جنس مرد و جنس زن، شروع به تجلیل از زیبایی‌های جسمانی، روحی، عاطفی و معنوی یکدیگر بکنند و دو قطب مخالف، ولی منطبق شونده بر یکدیگر یعنی مردانگی و زنانگی را در عالی‌ترین برخوردهای خود تصویر بکنند» (براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۳-۵۳۴)؛ بنابراین، تصویر کلی از معشوق در تغزل فارسی آرمان‌گرایانه است تا واقع‌گرایانه. «وقتی درست دقت می‌کنیم، می‌بینیم که در ادبیات فارسی تصویری واقعی از زنان به دست داده نشده است. آنچه درباره آن صحبت می‌کنیم در حقیقت نمایشی از موجودی به نام زن است که هیچ‌جا حضور نداشته و چون حضور نداشته و قلم در دست مردان بوده است، سیمای او را به هر گونه‌ای که پسند ایشان بوده، ترسیم کرده‌اند. این سیمای نمود یافته در ادبیات هم از جنس زن واقعی روزگار و دوره‌های گوناگون تاریخ ایران نیست. این زن گاهی زنی آرمانی است که تنها در رویاها و واقعه‌های شاعران و صوفیان نمود پیدا کرده یا زنی تحقیرشده و ناقص است که موجب ضلالت مردان بوده است» (حسینی، ۱۳۹۳: ۱۲).

۱-۲-۱- مشروطه و تغییر تصویر زن

شعرها و مضامین سروده‌شده درباره زن گاهی چون صخره پرصلابت و استوار است و گاه همچون رود جاری و جوشان. بسیاری از پژوهشگران به این نکته اشاره کرده‌اند که موتور تحولات ادبی، مسائل و تحولات اجتماعی است؛ یعنی هرگاه تغییری در جامعه رخ دهد، ادبیات نیز به‌عنوان بخشی از جامعه آن تغییرات را در خود منعکس می‌کند و چونان آینه‌ای آن را باز می‌تاباند. همچنانکه بعد از جنگ جهانی جایگاه و مقام زن در جامعه و ادبیات ایران بازتاب ویژه‌ای پیدا کرد و با پیشرفت و تحول در هنجارهای اجتماعی، مقام و سیمای زنان جزو مسائل جدی و مهم شد.

ادبیات به‌ویژه، شعر معاصر تاثیر بسیاری از تحولات اجتماعی پسامشروطه را پذیرفت. جنبش مشروطه چندین ارمغان فرهنگی و اجتماعی برای جامعه ایرانی به ارمغان آورد که یکی از آن‌ها سرعت تحول و تغییرات بود. شعر فارسی نیز که در حدود یک هزاره بی‌تغییر و دگرگونی باقی مانده بود، بر اثر این تغییرات گسترده و پرشتاب دستخوش تحول شد و گونه‌ها و قالب‌های جدید را تجربه کرد و به تعبیری پوست انداخت. از سوی دیگر، نمی‌توان آثار ادبی را به‌عنوان اسناد تاریخی محض یا حقایق اجتماعی مسلم به شمار آورد؛ زیرا این آثار با بهره‌گیری از خلاقیت مؤلف و شیوه‌های خاص بیان به انعکاس مستقیم یا غیرمستقیم

رویدادهای اجتماعی می‌پردازند. بیشتر شاعران معاصر، در کورانی از حوادث و دشواری‌ها زیسته‌اند و زندگی آن‌ها را می‌توان انعکاسی از زندگی روزمره مردم آن عصر دانست. یکی از تغییرات اساسی دوره مشروطه، نگرشی است که شاعران درباره زن و تغزلات مذکر ایجاد می‌کنند. مهم‌ترین مدعای محققان و شاعران دوره و پس از مشروطه این است که «اگر از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی به شعر گذشته فارسی بنگریم، یکی از بزرگ‌ترین کمبودهای آن را فقدان زن خواهیم یافت» (براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۵) با این پیش‌فرض معرفت‌شناختی است که نوعی آسیب‌شناسی و بازنگری بنیادی در این حوزه اتفاق می‌افتد. رویکرد انتقادی جدید، معشوق مذکر را به پرسش می‌کشد؛ چراکه «این نوع تغزل مذکر، دو عیب اساسی داشته است: یکی اینکه مرد تصویری جامع از زن به دست نداده است و دیگر این که هیچ زنی نه تصویری از خود در شعر مردان دیده و نه توانسته است به شیوه‌ای سالم، تصویری از مرد در تغزل زنانه خود بدهد. به همین دلیل، تا زمان فروغ فرخزاد، شعر فارسی از داشتن معشوق مرد، معشوق مردی که از دیدگاه جنسی، عاطفی و جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است» (همان: ۵۳۳-۵۳۴)

در مقام مقایسه، یکی از امتیازات شعر نوی فارسی را هم از نظر فرهنگ شعری، محتوای عاشقانه شعر تغزلی می‌دانند که از سلامت جسمانی و عاطفی برخوردار شده است و دیگر مثل گذشته ویژگی‌های معشوق‌های شعر امروز فارسی را از نظرگاه مختلف با یکدیگر اشتباه گرفته نمی‌شود. (همان: ۵۳۶)

۲-۲- انگاره‌های اجتماعی شاملو در توصیف زن

۲-۲-۱- ستم‌ستیزی

شاملو با تأثیر از فضای اجتماعی و سیاسی روزگار خود اشعاری سروده که دربردارنده روشنگری‌های اجتماعی و روشن کردن مسیر مبارزه توسط زنان است. «برخی معتقدند که بی‌پروایی و شهامت شاملو در درگیر شدن با ستم اجتماعی از او چهره‌ای متفاوت ساخته است (فلکی، ۱۳۸۰: ۵). لازمه شناخت این چهره متفاوت «بدون تردید برای کسانی که اصولاً با زیر و بم‌های مسائل امروزی انسان و جامعه بیگانه‌اند، درک و احساس شعرهای واقعی امروز اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار است. روشنفکر کسی است که از جریان‌های علمی و هنری و سیاسی و اجتماعی عصر خویش باخبر است. زندان، سانسور، نابرابری، ظلم، استثمار و

استعمار را می‌شناسد و نسبت به آن حساس است» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۶۷) شاملو بیش از هر شاعر دیگر از جریان‌های اجتماعی مختلف تاثیر پذیرفته و در حقیقت شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرده که وطنش در دوره بحرانی خاصی به سر می‌برده است (حقوقی، ۱۳۹۲: ۳۰). او در شعر «تا شکوفه سرخ یک پیراهن» با به کارگیری استعاره‌های شعری می‌گوید:

«سنگ می‌کشم بر دوش / سنگ الفاظ / سنگ قوافی را / ... و در زندان شعر / محبوس می‌کنم خودم را / ... نگاه‌شان انجماد یک حماقت است / ... شما / که در تلاش شکستن دیوارهای دخمه اکنون خویش‌اید / ... نه آن دیگرتران / که کوره دژخیم شما را می‌تابانند / با هیمة باغ من / ... شط تازیانه / بر آب سرخش / سم ضربه پرغرور اسب وحشی خشم / بر سنگ‌فرش کوچه تقدیر (شاملو، ۱۳۸۷: ۴۹-۶۱).

چنین شعری نشان می‌دهد که شخصیت هنری و جهان‌بینی شاملو نسبت به شعرهای قبلی از جمله مجموعه «آهنگ‌های فراموش‌شده» دچار تغییر و تحول عمیقی شده است و همه زمینه‌های تند سیاسی و اجتماعی دارند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۴-۱۰۵). زمینه اصلی شعرهای او را عواطف ناشی از تاثرات اجتماعی است که رقم می‌زند. شعر او سرگذشت مهر و کین، یأس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است، اما محور اصلی تمام این عواطف اجتماع است و مردمش (همان: ۱۰۹).

۲-۲-۲- عشق؛ از رکسانا تا آیدا

معشوق فرضی شعر شاملو ابتدا رکسانا و سپس آیدا است. به همین دلیل می‌توان شعرهای عاشقانه شاملو را به دو دوره تقسیم کرد. شاملو در مقدمه هوای تازه مطرح می‌کند: «به پاس تعبیر عظیم و انسانی اش / به پاس عاطفه‌ی سرشارش / که در این برهوت بدگمانی و شک / چون شبچراغی می‌درخشد و روح را از تنهایی و نومیدی رهایی می‌دهد» (شاملو، ۱۳۸۷: ۸۵). او نور و روشنایی را به رکسانا نسبت می‌دهد، امید و رهایی را در احساساتی می‌داند که رکسانا برای او به ارمغان آورده است. شخصیتی که چون نسیم، بر شاملو می‌وزد و او را بیدار، امیدوار و سرشار از عشق می‌کند. در شعر رکسانا، صحبت از مردی است که سایه او بر شن‌های کنار ساحل افتاده و حوادث، رنج‌ها، ماجراها و عشق را به دنبال خود آورده است. به این دلیل مردم او را خردباخته و دیوانه می‌خوانند اما او خواهان کسی ست که برایش عشق و زندگی به ارمغان آورد اگرچه در فرجام شعر، عشق شکست خورده خود را نظاره می‌کند:

«و هر کس آنچه را که دوست می‌دارد در بند می‌گذارد/ و هر زن مرواریدِ غلتانِ خود را/ به زندانِ صندوقِ اش مجبوس می‌دارد(همان: ۲۶۴).

در شعر «غزل آخرین انزوا» بازهم نومی‌دی را مصرانه مطرح می‌کند:
«... عشقی به روشنی انجامیده را بر سرِ بازاری فریاد نکرده،

منادیِ نامِ انسان

و تمامی دنیا چه گونه بوده‌ام؟(همان: ۲۶۸).

در شعر «غزل بزرگ» شاعر رکسانا را «زن مهتابی من» می‌خواند و از او می‌طلبد که باهم باشیم. یعنی مرحله قبل را که از محبوب تعریف می‌کرد سپری کرده و وارد مرحله جدیدی از زندگی با زن مهتابی شده که پردرد و ناامید می‌گوید:

«و آن طرف

در افق مهتابی ستاره رو در رو

زن مهتابی من ...

و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفش درد طلوع می‌کند:

مرا به پیش خودت ببر!

سردار بزرگ رویاهای سپید من!

مرا به پیش خودت ببر!(همان: ۲۷۷).

در شعر «غزل آخرین انزوا» شاعر معشوق خیالی‌اش را به مادری مانند می‌کند که کودکش را تنها گذاشته:

«چیزی عظیم‌تر از تمام ستاره‌ها، تمام خدایان: قلب زنی که مرا کودک دست‌نواز دامن خود کند! چرا که من دیرگاهی است جز این هیئت تنهایی که به دندان سرد بیگانگی جویده شده است نبوده‌ام/ ... / عابر بیابانی بی کس ام که از وحشت تنهایی خود فریاد می‌زند... (همان: ۲۷۳).

در شعر معروف «پریا» نیز زنان قصه یعنی پریان را می‌بینم که در جنگ میان مردان اسیر با دیوان جادوگر جز خیال پردازی و ناپایداری و بالاخره گریه و زاری کاری ندارد.

در مجموعه شعر «باغ آینه» که پس از «هوای تازه» و قبل از «لحظه‌ها و همیشه» چاپ شده، شاعر همچنان در تکاپوی یافتن روح و فرشته همزاد خود است به همین دلیل دیگران را بهاء نمی‌دهد:

«من اما در زنان چیزی نمی‌یابم گر آن همزاد را روزی نیابم ناگهان خاموش (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۳۳).

حوشبختانه این تکاپو در مجموعه «آیدا در آینه» به نتیجه می‌رسد:

اکنون من و او دو پاره یک واقعیت ایم (همان: ۴۸۱).

به جرات می‌توان گفت «آیدا در آینه» نقطه اوج شعر شاملو است. دیگر در آن سبک نیما و نه از نثرهای رمانتیک، خبری نیست و مهمتر اینکه شاعر سبک و زبان مخصوص خود را خلق کرده است. «نحوه بیان این شعرها ساده است و از زبان فاخری که به سیاق متون قدیمی در آثار بعدی شاملو غلبه دارد، چندان اثری نیست. شاعر شور عشق تازه را سرچشمه جدید آفرینش هنری خود می‌بیند (نفیسی، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

در شعر به «سرود آن کس که از کوچه به خانه باز می‌گردد» شاعر روح زندگی اش را در لذت مادرشدنش می‌بیند، مادری که باعث شکل‌گیری سعادت و اعتماد است:

«نه در خیال که رویاروی می‌بینم

سالیانی بارور را که آغاز خواهم کرد

خاطره‌ام که آبستن عشقی سرشار است

کیف مادر شدن را در خمیازه‌های انتظار طولانی

مکرر می‌کند.

...

تو و اشتیاق پر صداقت تو

من و خانه مان

میزی و چراغی. آری

در مرگ‌آورترین لحظه انتظار

زندگی را در رویاهای خویش دنبال می‌گیرم؛

در رویاها

و در امیدهایم!...

خانه ای که در آن سعادتِ پاداش / اعتماد است (شاملو، ۱۳۸۷: ۴۶۷).

در شعر «جاده ای آن سوی پل» برای شاملو عشق به آیدا در شرایطی رخ می‌دهد که شاعر از آدم‌ها دنیاهاشان خسته شده و خواهان پناهگاه و گوشه نشینی است:

«مرا دیگر انگیزه سفر نیست
مرا دیگر هوای سفری به سر نیست
قطاری که نیمه‌شبان نعره کشان از ده ما می‌گذرد
آسمان مرا کوچک نمی‌کند
و جاده‌ای که از گرده ی پل می‌گذرد
آرزوی مرا با خود به افق‌های دیگر نمی‌برد
آدم‌ها و بوی‌ناکی دنیاهاشان یکسر
دوزخی است در کتابی که من آن را
لغت به لغت از بر کرده‌ام
تا راز بلند انزوا را دریابم (همان: ۵۰۱).

عشق به آیدا برای شاملو به منزله بازگشت از شهر به روستا و از محیط اجتماعی به طبیعت است. و این گریز در «آیدا در آینه» خود را بیشتر نمایان می‌کند:

و آغوش
اندک جایی برای زیستن
اندک جایی برای مردن
و گریز از شهر که با هزار انگشت، به وقاحت پاکی آسمان را متهم می‌کند (همان: ۴۹۵).

شیفتگی به آیدا در کتاب بعدی شاملو «آیدا: درخت، خنجر و خاطره» به نقطه کمال خود می‌رسد؛ تا جایی که او را به دوستی و یگانگی اش به دستان مهربانش می‌شناسد و برای او شعر می‌سراید که از او گریزی نیست:

«نخست
دیرزمانی در او نگریستم
چندان‌که چون نظر از وی بازگرفتم در پیرامون من
همه چیزی

با هیئت او در آمده بود.

آن گاه دانستم که مرا دیگر

از او

گریز نیست (همان: ۵۱۰).

چهره زن در اشعار شاملو به تدریج از رکسانا به آیدا دقیق‌تر می‌شود، برای شاملو، در وصف رکسانا هنوز حیا برای طرح مسائل وجود دارد به همین دلیل پنهان‌تر است. برعکس در آیدا، چهره زن شکوفاتر و خواننده او را، انسانی دارای هویت و روحی منحصر بفرد می‌داند. در اینجا عشق یک تجربه مشخص است در شعر «آیدا در آینه» نمی‌توانیم به عشقی آزاد و برابر، بین دو نفر دست پیدا کنیم همانطور که شاعر در «جاده آن سوی پل» و «ققنوس در باران» بیان کرده است که آیدا فقط تسکین دهنده و آفریننده آرامش است.

گریز شاملو به دامن عشق، عشقی که در متنی از تیرگی و فلاکت اجتماعی جریان دارد، آن هم از سر اضطرار و درماندگی، شعرهای عاشقانه ای را به وجود آورده است که رنگی خاص و استثنایی دارد (براهنی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۳۱) در این شعرها بیش از آنکه حقانیت شیرین عشق به اثبات برسد و تاثیر گذارد، واقعیت های تلخ اجتماعی برملا می‌شود. حتی بوسه از معشوق او را به یاد بوسه‌هایی می‌اندازد که یاران با دهان سرخ زخم های خویش بر خاک نهادند.

عشق در ذهن شاملو حال و هوایی رمانتیک و توأم با سوز و ناله‌های متداول عاشقانه ندارد؛ چراکه شعاع این عشق به آینه ذهنی می‌تابد که درد کشیده و زخم خورده است. ذهنی سرشار از خاطره‌های تلخ شکست و اندوه و یأس و پر بار از واقعیت‌ها و شناخت‌های تلخ اجتماعی. در این شعرهای عاشقانه، تقدیس عشق در متنی از نقد زندگی و اجتماع جریان می‌یابد. «عشق شاملو توأم با شادخواری و از سر بی‌دردی و بی‌عاری نیست. عشق برای او دستاویزی است برای زیستن و ماندن. در محیطی که تلخی و دروغ و نکبت و فلاکت از فضایش می‌بارد و فاصله‌ها بیداد می‌کنند، ماندن ناگزیر خود شهادتی است. و شاید عشق جز بهانه‌ای ناگزیر، چیزی بیش نباشد» (همان: ۱۳۷).

۳-۲-۲- مبارزه سیاسی

شاملو پس از بیرون آمدن از انزوا، دفترهای جدید شعر او چون «دشته در دیس»، «ابراهیم در آتش»، «کاشفان فروتن شوکران» و «ترانه‌های کوچک غربت» توجه او را به مسائل اجتماعی

و به خصوص مبارزه مسلحانه چریکی شهری در سال‌های ۵۰ نشان می‌دهد. بی‌تردید «کسانی که با شعر شاملو انس دارند به آسانی درمی‌یابند که اصولاً ساختار ذهنی وی ساختاری مدرن است» (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۷۶).

شاملو در دوران زندگی شاعرانه اش بویژه در سال‌های ۱۳۲۶ خودش را خشمگین و ناراحت از جامعه نشان می‌دهد چهره‌ای ناراحت در برابر سنت‌های جامعه. او در مجموعه «هوای تازه» سعی می‌کند با استفاده از استعاره‌ها مطرح‌کننده آشوبی باشد که تمام وجودش را در بر گرفته است:

«از زره جامه‌تان اگر بشکوفید / باد دیوانه / یال بلند اسب تمنا را (شاملو، ۱۳۸۷: ۱۱۶)، «مرغ سکوت، جوجه مرگی فجیع را / ... نازلی ستاره بود / یک دم درین ظلام درخشید و جست و رفت / ... نازلی بنفشه بود / گل داد و مژده داد: زمستان شکست (همان: ۱۱۳). «کفتر چاهی شدم از برج ویران پر کشیدم / سایه ابری شدم بر دشت‌ها دامن کشاندم / آهوی وحشی شدم از کوه تا صحرا دویدم / ماهی دریا شدم بر آب‌های تیره راندم... پس سمندر گشتم و بر آتش مردم نشستم (همان: ۲۰۵).

در حقیقت، شاملو عشق به انسان را در عرصه مبارزه سیاسی دریافته است. او به تاکید خویش قبل از ورود به عرصه مبارزه، به مسئله انسان و ارزش همبستگی بشری واقف نبوده است، اما از آن پس با توجه به زندگی و مرگ انسان‌های بزرگی که هدف زندگی و مرگ‌شان آزادی و دادگری و پاسداری از شأن و شرف آدمی بوده است، شعرش را وقف ستایش انسان به‌ویژه ستایش نخبگان کرده است (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

احمد شاملو در سال‌های آغاز چهارمین دهه زندگی خویش در ادامه راه خود به «باغ آینه» می‌رسد؛ کتابی که اغلب شعرهای آن را هاله‌ای از ابهام راستین در برگرفته و از دیدی عمیق نشان دارد. شاعر «باغ آینه» اگر در هوای تازه دعوت دختران شرق و غرب را رد می‌کند و صرفاً دعوت آن چند مرد را می‌پذیرد و هرگز خنجرش را از دست فرو نمی‌برد، در اینجا با حالتی اندیشمندانه، نگرنده نگران همه آن چشم‌اندازها و رخ داده‌هاست (حقوقی، ۱۳۹۲: ۸۹).

«در هر کنار و گوشه این شوره‌زار یاس / چندین هزار جنگل شاداب / ناگهان / می‌روید از زمین / آه ای یقین گمشده، ای ماهی گریز / در برکه‌های آینه لغزیده تو به تو / من آبگیر صافی‌ام، اینک به سحر عشق / از برکه‌های آینه راهی به من بجو (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۳۵). «شب با گلوی

خونین، خواننده است دیرگاه/ دریا نشسته سرد/ یک شاخه / در سیاهی جنگل / به سوی نور/ فریاد می‌کشد(همان: ۱۴۹). «چراکه محموله ارا به‌ها نه دار بود و نه آزادی(همان: ۳۴۸). ... آسمان را بگو از الماس ستارگانش خنجری به من دهد(همان: ۳۵۹)، «جنگل با ناله و حماسه بیگانه است/ و زخم تبر را با لعاب سبز خزه / فرو می‌پوشد/ شب بیمار است(همان: ۳۵۹). «سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گرده اسبی سرکش بر دروازه افق به انتظار ایستاده بود، علف‌های تلخ در مزارع گندیده خواهد رست/ و باران‌های زهر به کاریزهای ویران خواهد ریخت/ مرا از زره نوازشات روین تن کن(همان: ۳۸۳).

شاملو در مجموعه اشعار «باغ آینه» بویژه در شعرهای «از شهر سرو» و «شبان» و «ماهی» و «مرثیه ای برای مردگان دیگر» تصاویری از یاس و ناامیدی و مهمتر از عدم فضای اجتماعی جامعه برای مبارزه با حاکمان ستمگر را مطرح و بیان می‌کند که دیگر به جامعه امیدی ندارد. به همین دلیل از استعاره های مفهومی برای توصیف فضای حاکم بر جامعه بهره می‌برد. اگرچه یاس و اندوه از عدم برقراری عدالت و تساوی حقوق و جنبش و تحرکات مردم شاعر را به سمت نفرت سوق می‌دهد. اما با تمام این‌ها با کمک عشق لحظات تاریک و ناامیدانه او روشن کند و اندیشه مبارزه در تمام وجود شاعر شکل بگیرد.

«ظاهرا در اندیشه شاملو، عشق و مبارزه به صورت کلیت یکپارچه وجود دارد. در شعرهای «تو را دوست دارم»، «دیگر تنها نیستم»، «سرچشمه»، و «بهار دیگر» تصویری که شاملو از زن خلق می‌کند «چهره یا چهره‌هایی مه‌آگین و بی‌نام و نشان از زن، زنانی هویداست که در این دوره هم‌گام و همراه شاعر بوده و شاید در مبارزات سیاسی او نیز شرکت داشته‌اند»(فرخ‌زاد، ۱۳۸۳: ۳۷).

«چنین زاده شدم در بیشه جانوران و سنگ/ گهواره تکرار را ترک گفتم/ زیبایی تو / لنگری است/ نگاهت شکست ستمگری است/ آنک چشمانی که خمیرمایه مهر است/ وینک مهر تو: نبردافزاری/ تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم»(شاملو، ۱۳۸۷: ۴۵۱).

«بوسه‌های تو / گنجشک‌کان پرگوی باغ‌اند/ و پستان‌های کندوی کوهستان‌هاست/ و تنت/ رازی‌ست جاودانه(همان، ۱۴۱)، نخل من ای واحد من/ در پناه شما چشمه سارِ خنکی هست/ که خاطره اش/ عریان ام می‌کند(همان: ۴۷۵).

نکته جالب توجه این است که شاملو در توصیف معشوق هم از استعاره‌های مفهومی جنگ از جمله مهر به مثابه نبردافزار و نگاه به مثابه شکست ستمگر بهره گرفته است که چنین استعاره‌هایی نشان‌دهنده آمیختگی عشق و مبارزه است. در حقیقت شاملو بعد از ناامیدی از آحاد جامعه و روی آوردن به عشق سعی می‌کند به جنگ ستمگران برود. چنین است که برای زیستن امیدی تازه پیدا می‌شود. شعرهای کتاب آیدا در آینه و آیدا، درخت و خنجر و خاطره اغلب تقدیس این عشق است و شکایت و گله از مردمی که دست از مبارزه کشیدند و آنان که به ظلمت گردن نهادند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۲۵-۱۲۶). تصویرپردازی در عاشقانه‌های شاملو، به دلیل هم‌ریشگی و هم‌گرایی عشق فردی و اجتماعی و پیوند گسست‌ناپذیر این دو، به اوج نوگرایی زبانی و محتوایی می‌رسد. در این عاشقانه‌ها، معشوق با صفات و ویژگی‌هایی که نشان از آرمان‌گرایی و آزادی‌طلبی شاعر دارد، وصف می‌شود (حسن‌زاده میرعلی و محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۲۹).

در این مقطع «انسان و «من» در معشوق تبلور می‌یابد، عظمت انسانی در خانه عشق حراست می‌شود. تجسم نهایی عشق در مواجهه با دیگران یا مخالفان و ناهماهنگان و در دشنام و نفرین و استهزای ستیزه جویانه، گاه نسبت به اینان و گاه نسبت به کل «خلایق یاه» و هستی و جهان و سرنوشت و ... صورت می‌پذیرد» (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷۷-۲۷۸).

با خواندن اشعار شاملو متوجه خواهیم شد که او نیز خیلی فراتر از دیگر شعرای معاصرش از لحاظ عاطفی با وجدان بیدار اجتماعی، تحت تاثیر مسائل اجتماعی است و بیشتر اشعار او در برگیرنده دردهای مردم روزگار خود است: شب با گلوی خونین/خوانده ست/دیرگاه/دریا نشسته سرد/یک شاخه/در سیاهی جنگل/به سوی نور/فریاد می‌کشد (شاملو، ۱۳۸۷: ۳۴۶).

۳-۲- انگاره‌های اجتماعی ابتهاج در توصیف زن

۱-۳-۲- زیبایی و دردمندی

زن به مثابه معشوق در اشعار ابتهاج بازتاب فراگیری دارد و او ستایشگر زیبایی‌ها و دلربایی‌های معشوق است. علاوه بر این، او شاعری است که مفاهیم اجتماعی را در شعر خود بیان می‌کند و هدفش بالا بردن ادراک و بینش هنری و اجتماعی است. ابتهاج می‌کوشد شعرش پیام انسانی داشته باشد و مردم را با حوادث و رویدادهای زمان خویش آشنا کند. روح شاعران شعر اجتماعی با احساس مسئولیت‌های اجتماعی سرشته شده و شاعر با مردم و در میان مردم

زندگی می‌کند. او خود را تافته جدا بافته از جامعه حس نمی‌کند، بلکه در دریای اجتماع غرق می‌شود، حس می‌کند، می‌اندیشد و با جریانات اجتماع می‌آمیزد و در میان آن فرو می‌رود. ابتهاج در دشت فراخ اجتماع و به هر سوی و زاویه آن گام می‌نهد تا زمانه خویش را بشناسد و به ادراک و شعور اجتماعی دست یابد؛ هرچند در میان شاعران معاصر کمتر به‌عنوان شاعری اجتماعی شناخته شده است. او البته دغدغه فرودستان و طبقات محروم را در شعر خویش داشته و درباره آنان سروده است: دیرست، گالیا/ در گوش من فسانه دلدادگی مخوان!/ دیگر ز من ترانه شوریدگی نخواه/ دیرست گالیا! به راه افتاد کاروان/ عشق من و تو؟ آه/ این هم حکایتی است/ اما در این زمانه که درمانده هرکسی/ از بهر نان شب/ دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست/ زیباست رقص و ناز سرانگشت‌های تو/ بر پرده‌های ساز، اما، هزار دختر بافنده این زمان/ با چرک و خون زخم سرانگشت‌هایشان/ جان می‌کنند در قفس تنگ کارگاه/ از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن/ پرتاب می‌کنی تو به دامن یک گدا(ابتهاج، ۱۳۳۰: ۴۷)

این شعر را می‌توان از مردمی‌ترین اشعار ابتهاج به‌شمار آورد که در آن تصویر تلخی از حقایق و دردهای اجتماعی و حتی سیاسی را تا فرازهای پایانی شعر به تصویر کشیده است. نکته مهم دیگر زبان شعر در بیان مسائل اجتماعی است. ابتهاج در تمام دوران شاعری خویش و به گفته پژوهشگران، زبانی نرم و تغزلی داشته است؛ حال آنکه برای بیان مسائل اجتماعی زبان نرم و تغزلی نامناسب است و حتی در زمانی که ابتهاج انتخاب می‌کند به بیان مسائل اجتماعی و سیاسی بپردازد، این نامناسب بودن زبان خود را نشان می‌دهد: دیباچه خون/ نه، هراسی نیست/ من هزاران بار/ تیرباران شده‌ام/ و هزاران بار/ دل زیبای مرا از دار آویخته‌اند/ و هزاران بار/ با شهیدان تمام تاریخ/ خون مرا بر زمین ریخته‌اند/ سرگذشت دل من/ زندگی‌نامه انسان است/ که لبش دوخته‌اند/ زنده اش سوخته‌اند/ و به دارش زده‌اند/ آه ای بابک خرم‌دین... (همان، ۷۵).

۲-۳-۲- دردهای اجتماعی

مهم‌ترین نشانه بازشناسی شعر معاصر از نظر انگاره‌های اجتماعی را می‌توان اشاره به دردهای اجتماعی دانست. دردهای اجتماعی گستره فراوانی دارند و این عنوان خود زیرمجموعه گسترده‌ای دارد. دیدگاه ابتهاج در مقایسه با شاملو متفاوت است. اگرچه نگاه تک‌قطبی دارد؛ اما نگاهش محترمانه و برای زن مقام والایی را قائل است و تاکید می‌کند که

وجود زن موجب آرامش و مایهٔ انس و الفت در کانون خانواده است که البته این جایگاه نشان می‌دهد که زن چه نقش کلیدی را در جامعه ایفا می‌کند:

ببینم آن رخِ زیبای دلگشای تو را؟	بُود که باردگر بشنوم صدای تو را؟
بیوسم آن سر و چشمانِ دلربای تو را؟	بگیرم آن سرِ زلف و به روی دیده نهم
بیوسم آن لب شیرینِ جان‌فزای تو را؟	ز بعدِ این همه تلخی که می‌کشد دلِ من
که غرقِ بوسه کنم باز دست و پای تو را؟	کی‌ام مجالِ کنار تو دست خواهد داد
که خالی از تو بینم شبی سرای تو را	مباد روزی چشم من ای چراغِ امید
مگر صبا برساند به من هوای تو را	دل گرفتهٔ من کی چو غنچه باز شود
که هیچ کس نتواند گرفت جای تو را...	چنان تو در دلِ من جا گرفته‌ای ای جان
که هم عطای تو را دید و هم لقای تو را	ز روی خوبِ تو برخوردارم ، خوشا دلِ من
زمانه نیز چه بد می‌دهد سزای تو را	سزای خوبی تو بر نیامد از دستم
کنارِ سفرهٔ نان و پنیر و چای تو را	به ناز و نعمت باغ بهشت هم ندهم
که سایهٔ تو به سر می‌برد وفای تو را	به پایداری آن عشقِ سربلند قسم

(ابتهاج ، ۱۳۷۰ : ۶۳)

و دیگر شعر ابتهاج که باز هم نگاهی عاطفی به زن دارد:

نشسته‌ام به در نگاه می‌کنم

دریچه آه می‌کشد!

تو از کدام راه می‌رسی؟

خیال دیدنت چه دلپذیر بود

جوانی‌ام در این امید پیر شد

نیامدی و دیر شد (ابتهاج، ۱۳۷۰: ۱۸۷).

ابتهاج در شعر سرگذشت، جایگاه زن را در شمایل مادری ناامید و نگران می‌نگرد:

باز باران است و شب چون جنگلی انبوه

از زمین آهسته می‌روید

با نواهایی به هم پیچیده زیر ریزش باران

با خود او را زیر لب نجواست

سرگذشتی تلخ می‌گوید
 کوچه تاریک است
 بانگ پای می‌شود نزدیک
 شاخه‌ای بر پنجره انگشت می‌ساید
 اشک باران می‌چکد بر شیشه تاریک
 من نشسته پیش آتش در اجاقم هیمه می‌سوزد
 دخترم یلدا
 خفته در گهواره می‌جنبدانش مادر
 شب گرانبار است و باران همچنان یکریز می‌بارد
 سایه باریک اندام زنی افتاده بر دیوار
 بچه‌اش را می‌فشارد در بغل نومید
 در دلش انگار چیزی را
 می‌کنند از ریشه خون‌آلود
 لحظه‌ای می‌ایستد خم می‌شود آهسته با تردید
 رعد می‌غرد
 سیل می‌بارد
 آخرین اندیشه مادر
 چه خواهی شد؟
 آسمان گویی ز چشم او فرو می‌بارد این باران
 باز باران است و شب چون جنگلی انبوه
 بر زمین گسترده هر سو شاخ و برگش را
 با صداهایی به هم پیچیده دارد زیر لب نجوا
 من نشسته تنگ‌دل پیش اجاق سرد
 دخترم یلدا
 خفته در گهواره‌اش آرام (همان: ۱۸۷).
 و در دوبیتی تنهایی :

سپیده سر زد و مرغ سحر خواند سپهر تیره دامن زرافشانند
 شبی گفתי به آغوش تو آیم چه شب‌ها رفت و آغوشم تهی ماند
 (همان: ۱۳۷)

در مجموع، ابتهاج نگاهش به زن، عاشقانه بوده و در بیتی دیگر هم این نگاه نمود بیشتری پیدا می‌کند:

پری بودی و با من راز کردی به ناز و عشوه عشق آغاز کردی
 مرا آواز دادی، چون رسیدم کبوتر گشتی و پرواز کردی
 (همان: ۱۶۷)

۳-۳-۲- عاشقانه‌های اجتماعی

ابتهاج را می‌توان شاعر عاشقانه‌های اجتماعی دانست. وی از همان سروده‌های نخستین خویش عشق را جلوه‌گر ساخت. نخستین جلوه‌های شاعری ابتهاج مجموعه غزلیاتی است که با فضایی بسیار رمانتیک و حتی می‌توان گفت کلاسیک سروده شده و اگر مزیت زبانی این اشعار نبود حتی می‌شد ابتهاج را در این دوره شاعری بی بهره از نوآوری به شمار آورد. از سال ۱۳۵۰ به بعد، در اشعار وی عشق شکلی متفاوت و متعالی می‌یابد. رنج همواره در کنار عشق مطرح می‌شود. شاعر در بیان عشق هرچند ناامید نیست، اما اندوه بیشتر وجود او را در برگرفته است. جهان پیرامون او گویا زندانی است که دروازه گریز از آن عشق است؛ اما این عشق را کجا می‌توان جست و چگونه می‌توان یافت. شاعر در پی پرسش به این پاسخ است و همین کاوشگری و جست‌وجو شاملو را شاعری برجسته و ممتاز و از فردیت محض خارج می‌کند و به نوعی توجه به انسان زیسته در اجتماع می‌رساند. درحقیقت آنچه ابتهاج را متفاوت می‌کند، آن عشقی است که می‌تواند از سطح معشوق فردی و شخصی فراتر برود و به سطح معشوقی برای انسانیت و بشر برسد. آنچه در شعرهای عاشقانه ابتهاج به چشم می‌خورد زن نوعی است که یک جهان می‌تواند پیرامون عشق وی از ناامیدی برهند و این عشق می‌تواند سازندگی اجتماعی به دنبال داشته باشد.

تصویر مسلط دیگری که در شعر ابتهاج دیده می‌شود دست‌نیافتن به معشوق و ناکامی در مسیر عشق است. این موضوع باعث شده است که عاشق پردرد، در حالی که چشمانش پر از اشک است، ناله سر دهد. در واقع، این ناله، نغمه عزاست. شاعر از آن جهت که در مسیر عشق

نتوانسته کامیاب شود و به معشوق برسد، عشق خود را مرده به شمار می‌آورد حال آنکه در عمق وجود خویش بر جاودانگی عشق اعتقاد دارد. از دیدگاه ابتهاج، عشق اگرچه دست نیافتنی است و هجران و دوری عاشق را آزوده می‌سازد، ولی این عشق، همیشه در دل وی زنده است ابتهاج در شعری (امشب به گور می‌برم و خاک می‌کنم...)، آسیب‌ناپذیری عشق در برابر حوادث و استواری آن را می‌ستاید و سیمای والای عشق را پاس می‌دارد؛ می‌توان نتیجه گرفت عشق از دیدگاه ابتهاج مردنی نیست.

گاهی در اشعار ابتهاج، عشق بی‌ارزش شمرده می‌شود. یکی از علل دست کم گرفتن عشق و بی‌ارزش شمردن را اوضاع اجتماعی می‌داند. در دلی که به جای محبت، غم و نگرانی نان شب و ثروت وجود داشته باشد، به یقین عشق مقدس جایی نخواهد داشت و دیگر حکایتی از عشق در اذهان نخواهد ماند. ابتهاج با انتقاد از اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر خویش، آن را دلیل اصلی دوری از عشق می‌داند. در این گونه اشعار، عشق به زن جای خود را به عشق توده‌های اجتماعی داده است و در واقع، شاعر از رمانتیسم فردی به رمانتیسم اجتماعی روی آورده است. شاید بتوان نتیجه گرفت عشق به مردم و جامعه و نفرت از استبداد چنان در دل ابتهاج ریشه دوانیده است که از هیچ چیزی و کسی هراس ندارد و با گذشتن از من فردی، به من نوعی رسیده است و به همین جهت هیچ گاه نمی‌میرد و همیشه و همه جا حضور دارد: نه، هراسی نیست / من هزار بار / و هزاران بار / دل زیبای مرا از دار آویخته‌اند / و هزاران بار / با شهیدان تمام تاریخ / خون جوشان مرا / به زمین ریخته‌اند (ابتهاج، ۱۳۸۷: ۳۲۲).

ابتهاج تنها به مردم عصر خویش عشق نمی‌ورزد، بلکه به مردان آزاده تمام تاریخ، از هر فرقه، قوم، زبان، زمان و مکان که باشد، اظهار عشق می‌کند. بابک خرمدین، قهرمان دیار آذربایجان را به نیکی می‌ستاید، منصور حلاج را می‌ستاید و به او عشق می‌ورزد و همچنین مردم آزادی‌خواه بولیوی، ویتنام، شیلی و فلسطین ابراز علاقه می‌کند و شهادت نوجوان ایرانی در جنگ با عراق را شهادت خویش می‌داند. این چنین در خون آغشته شدم / و همین امروز / با مسلمان جوانی که خط پشت لبش / تازه سبزی می‌زد کشته شدم (همان: ۳۲۵)

در شعر ابتهاج توجه به عشق و ارتباط‌های زمینی و جسمانی و فاصله گرفتن از عشق‌های آسمانی به عنوان یک ویژگی محتوایی و فکری که بازتابی از جریان فردگرا و به تبع آن رمانتیسیسم ادبی است، به چشم می‌خورد. هرچند نمی‌توان شاملو را به عنوان یک شاعر

رماتیک پذیرفت و او را این گونه شناساند، اما حتی در شعر وی نیز مقام معشوق و نوع عشق اکثراً زمینی و جسمانی است. مقام معشوق در این نوع شعر، از آن جایگاه والا و آسمانی که در ادب کلاسیک سراغ داریم فرو کاسته می شود و عشق که رابطه‌ای افلاطونی نیست، حداقل فراتر از جسمانیت محض است که به رابطه‌ای جسمی و فیزیکی تبدیل می شود.

۳- نتیجه گیری

هدف اصلی این پژوهش دستیابی به فردیت نگاه این دو شاعر در زمینه انگاره‌های اجتماعی بود. در این زمینه، مشخص شد که شاملو بیشترین تأثیرپذیری و ابتهاج کمترین تأثیرپذیری را از انگاره‌های اجتماعی در تصویر زن در اشعار خود انعکاس داده‌اند. انگاره‌های اجتماعی همچون ستم‌ستیزی، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، عشق بیش از موضوعات دیگر مورد توجه این دو شاعر بوده است؛ اما مهم‌ترین نکته‌ای که از دستاوردهای این پژوهش محسوب می شود، آن است که این دو شاعر در کار هنری خویش از فردیت متمایزی برخوردار بوده‌اند و تصاویر بکری خلق کرده‌اند.

شباهت‌هایی هم که در نگاه این شاعران برای بازگ کردن انگاره‌های اجتماعی از زن وجود داشته که جزو سنت‌های شعر فارسی بوده و هدف این مقاله نبوده است.

ابتهاج شاعر عاشقانه‌های اجتماعی و شاملو شاعر عاشق اجتماع است. در حقیقت، باید گفت که این دو شاعر بازگوکننده من فردی و هویت خود در جهان و تحت تأثیر انگاره‌های اجتماعی خویش هستند. هویت و فردیتی که بیش از هر تجربه و پدیده اجتماعی در پیوند با عشق است. شاملو و ابتهاج هر دو به زن همچون معشوق نگریسته‌اند و این پررنگ‌ترین تصویر زن در شعر این شاعران است. هیچ کدام زن را به عنوان کنشگری اجتماعی یا حتی شخصیتی که رنج کشیده و رنج دیده باشد، نمی‌شناسند. این موضوع یادآور شرایط ناخواسته روزگار این شاعران است که بیم و امیدهای بیرونی و اجتماعی را حتی به دهلیز احساسات شاعر رانده و به صورت شادی کوتاه اما گذرا و غم و اندوه ماندگار متجلی ساخته است و عاشقانه‌هایش او را نزدیک نگاه جسمانی به عشق نشان می‌دهد. ورود درون‌مایه‌های این چنین رماتیک و در عین حال سیاه، نتیجه یأس و شکست بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود؛ زیرا تا قبل از کودتا، شاعران و روشنفکران تحت تأثیر حزب توده، مسئولیت خود را بیدار کردن مردم می‌-

دانستند؛ اما پس از جریان کودتا، آرمان شاعران لگدکوب شد که به این دلیل رو به شعرهای رمانتیک و هوس‌آلود و اندوهبار و مرگ‌اندیش روی آوردند.



منابع

- ۱- امین‌پور، قیصر، ۱۳۸۴، *سنت و نوآوری در شعر معاصر*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- آراین‌پور، یحیی، ۱۳۸۲، *از نیما تا روزگار ما*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
- ۳- براهنی، رضا، ۱۳۸۰، *طلا در مس*. جلد ۱. تهران: زریاب.
- ۴- پارسا نسب، محمد، (۱۳۹۰) *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی*، تهران: سمت.

- ۵- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۱، سفر در مه: تأملی در شعر احمد شاملو، تهران: نگاه.
- ۶- حسن‌زاده میرعلی و محمدپور، ۱۳۹۲، «شعر عاشقانه مقاومت با بررسی شعر «احمد شاملو»، ادبیات پایداری، سال پنجم پاییز و زمستان، شماره ۹، صص ۱۱۹-۱۴۰.
- ۷- حسینی، مریم، ۱۳۹۳، ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، تهران: نشر چشمه.
- ۸- حقوقی، محمد، ۱۳۸۴، شعر امروز ایران، تهران: نامه فرهنگستان.
- ۹- حقوقی، محمد، ۱۳۹۲، شعر زمان ما، تهران: نگاه.
- ۱۰- دورانت، ویلیام جیمز، ۱۳۶۵، تاریخ تمدن، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ج ۱، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۱- ریکور، پل، ۱۳۸۱، «ایدئولوژی و اوتوپیا»، نامه مفید، شماره ۳۲، صص ۱-۱۲.
- ۱۲- زرقانی، سیدمهدی، ۱۳۸۴، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
- ۱۳- شاملو، احمد، ۱۳۸۷، مجموعه آثار (دفتر یکم: اشعار). تهران: نگاه.
- ۱۴- شمیسا، سیروس، ۱۳۹۰، راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی)، تهران: میترا.
- ۱۵- شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۲، ادوار شعر فارسی، تهران: سخن.
- ۱۶- _____، ۱۳۹۰، با چراغ و آینه، در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۱۷- صالحی مقدم، زهرا، «بررسی تطبیقی غزلیات فارسی شهریار با اشعار هوشنگ ابتهاج»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مرکز پیام نور تهران، دانشکده زبان و ادبیات فارسی.
- ۱۸- صفی‌خانی، ثمره، ۱۳۹۱، نظریه اجتماعی در انگاره اجتماعی معاصر ایران، مطالعات اجتماعی ایران، سال ششم، تابستان، شماره ۲ (پیاپی ۱۸).
- ۱۹- فرخ‌زاد، پوران، ۱۳۸۳، مسیح مادر «نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو»، تهران: ایران‌جام.
- ۲۰- فلکی، محمود، ۱۳۸۰، نگاهی به شاملو، تهران: مروارید.
- ۲۱- مختاری، محمد، ۱۳۷۸، انسان در شعر معاصر، تهران: توس.

- ۲۲- نفیسی، مجید، ۱۳۸۷، *چهره زن در شعر شاملو*، مجله هیجستان، شماره ۵. صص ۹۲-۱۰۸.
- 23- Strauss, C. (2006) "The Imaginary, Anthropological Theory, (Vol.6), 3: 322-344.

**A comparative study of the image of women in the poems of
Ahmad Shamlou and Hoshang Ebtahaj
(with emphasis on social concepts)**

Hossein Lal Arefi¹

**PhD student of Department of Persian Language and Literature , Islamic Azad
University, Sabzevar branch. Iran**

Seyed Ali Akbar Shariati Far²

**professor of Persian language and literature, Islamic Azad University, Sabzevar
branch, Iran(Corresponding Author)**

Ali Eshghi Sardehi³

**Assistant Professor of Persian Language and Literature, Islamic Azad University,
Sabzevar Branch, Sabzevar, Iran**

Received:21/02/2023 Accepted: 05/05/2023

Abstract

Literature, especially contemporary poetry, is a reflection of images and social concepts of its era. Although these images are brief or scattered; but with consideration and accuracy and by being together, it conveys the various manifestations of social issues and a deep analysis of society and literary works to the reader. This article tries to provide the basis for a better understanding of the reflected image of women in the works of these two contemporary poets, while comparing the image of women in the poems of Ahmad Shamlou and Hushang Ebtahaj, using a descriptive - analytical method and collecting poetic documents. The aim of emphasizing on social concepts is in response to the main issue of what effect social changes and transformations have on poets' mind and consciousness to describe various phenomena, including women. As in the poems of Shamlou and Hushang Ebtahaj, their descriptions of women have emerged and appeared unique due to social concepts such as freedom, anti-oppression and love of humankind. The results of the research show that Shamlou was more comprehensive than Ebtahaj in his descriptions of women under the influence of social concepts.

Keywords: social concepts, women,Ahmad Shamlou, Hushang Ebtahaj.

1- h_arefii@yahoo.com

2- assistant Shariatifar@iaus.ac.ir

3- eshghi@iaus.ac.ir



Authors retain the copyright and full publishing rights. This is an open access article distributed under article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).